

ماجرای قتل رضا مظلومان*

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد
آقای فلاحیان گفته است:

همه می دانند هرآنچه را که اکبر گنجی می نویسد بر پایه تخیلات اوست و عمدتاً
جنبه داستانی دارد و شاید داستانهای او که از دروغ نشأت گرفته به بعضیها
هیجان ببخشد. کتاب تاریکخانه اشباح او نیز غلو و دروغ محض است.

آقای فلاحیان حتماً سخن دوست هم مدرسه ای خود، روح الله حسینیان، را دروغ
و داستان نمی داند که گفته سعید امامی صدها عملیات موفق در خارج از کشور داشته
است و معتقد بود مخالفان را باید از دم تیغ گذرانند. از طرف دیگر آقای فلاحیان این
سخن آقای هاشمی رفسنجانی را که سعید امامی موشک به بلژیک برد تا روابط ایران
و اروپا را تخریب کند را نیز دروغ نمی داند. آقای هاشمی رفسنجانی آن دوران را
تمیزترین دوران وزارت اطلاعات خوانده اند و آقای فلاحیان می گویند: زمانی که من
رأس کار بودم امامی آدم بدی نبود.

بله در تمیزترین دوران آدم خوبی چون سعید امامی دهها تن از دگرنانشان را
به قتل رساند، مشکلات شخصی شاه کلید (سیامک سنجری و فاطمه قائم مقامی) را
از میان برد تا آبروی وجود نداشته شاه کلید ظاهراً حفظ شود.

من آقای هاشمی رفسنجانی را به مناظره علنی در خصوص قتلهای زنجیره ای
دعوت کردم تا روشن شود چه کسی دروغ می گوید و به صراحت گفتم اگر نتوانم
مدعای خود را اثبات کنم حاضرم داوطلبانه راهی زندان شوم. اینک مردم از خود

* فتح، صبح امروز، عصر آزادگان، آفتاب امروز، ۱۳۷۸/۱۱/۲۷.

می پرسند چرا آقای هاشمی از مناظره می‌گریزد؟ مگر گنجی نگفته اگر نتوانم دهها قتل در دوران هاشمی و فلاحیان را اثبات کنم داوطلبانه به زندان خواهم رفت؟ آقای فلاحیان سخنان مرا داستان تخیلی خوانده است. اما بهتر است ایشان توجه داشته باشند که این داستان بخشهای شنیدنی ناگفته‌ای دارد که آنها را برای مناظره با هاشمی کنار گذارده‌ام. به عنوان نمونه در مناظره با آقای هاشمی می‌خواستم مسأله قتل رضا مظلومان را مطرح کرده و روشن کنم که رضا مظلومان عامل چه کسی بود و چگونه به فرمان شاه کلید به قتل رسید و آن فرد شش ماه تحقیق می‌کرد تا بفهمد چه کسی رضا مظلومان را به قتل رسانده است؟ تا اینکه یکی از فرنگی‌کاران سابق نزد او رفته و اثبات کرد رضا مظلومان به دستور شاه کلید به قتل رسیده است.

در یکی از بخشهای داستان تخیلی-واقعی من، اصلاح‌طلبان مجلس ششم با تشکیل «کمیته ملی حقیقت‌یاب»، شاه کلید را علناً به پرسش خواهند گرفت و با برملا کردن حقایق، نشان خواهند داد که آن عاشق گوشت آهو که از حیاط خوفیه برای نگهداری آهوی زنده مطبوع طبع استفاده می‌کرد، در راه هوسهای شخصی زندگی چه کسانی را به باد داد.

اصلاحات ساختاری و دموکراسی مستقیم*

۱. همیشه شهروندان از خود می‌پرسند چرا دگراندیشان به وسیلهٔ محفل اطلاعاتی به قتل می‌رسیدند؟ آیا هیچ راهی برای جلوگیری از قتلها، بازداشتها و دیگر تخلفات از جمله تخلفات مالی وجود نداشت؟ یک پاسخ ساده و درست این است که اگر یک مجلس مقتدر مستقل وجود داشت که دستگاههای امنیتی را به شدت تحت نظارت قرار می‌داد و وزیر اطلاعات را به پرسش می‌گرفت و استیضاح می‌کرد، هرگز چنان وقایعی اتفاق نمی‌افتاد. از این رو در مجلس آینده تشکیل کمیسیون ناظر بر نهادهای امنیتی یک ضرورت انکارناپذیر است. اما نباید فراموش کرد که تحول ساختاری وزارت اطلاعات منوط و متکی به تحول ساختاری در ساخت سیاسی است. اگر ساخت سیاسی کشور دموکراتیک نباشد، نمی‌توان متوقع بود که وزارت اطلاعات در جهت تأمین امنیت ملی و منافع مردم به‌طور دموکراتیک تحول یابد.

۲. مردم می‌پرسند چرا در آغاز قرن بیست و یکم هنوز افرادی به دلیل اندیشه‌هایشان در زندان به سر می‌برند؟ چرا در جرایم عمومی، قضایی، شاکسی و بازجو یک تن است؟ چرا در کلیهٔ مراحل بازپرسی و کیل حضور ندارد؟ چرا کلیهٔ اتهامات با حضور هیأت منصفه مورد رسیدگی قرار نمی‌گیرد؟ چرا دادگاههای غیر قانونی و زندانهای غیر قانونی وجود دارد؟ چرا دستگاه قضایی در خدمت یک جناح سیاسی است؟ مطمئناً یک مجلس مقتدر مردمی توان آن را دارد که با تغییر قوانین موجود و وضع قوانین جدید تحولی چشمگیر به سود عدالت در قوهٔ قضائیه به وجود آورد و مانع آن گردد که برخی از قضات سهمیه‌ای و رانتی با سوء استفاده از قوانین مبهم، حقوق مخالفان را نادیده بگیرند.

۳. مردم می‌پرسند چرا مشکلات اقتصادی چون تورم، بیکاری، شکاف طبقاتی، نقدینگی، فقر گسترده، رشد پایین اقتصادی و... وجود دارد؟ و این مشکلات در چه زمانی راه حل درخوری پیدا خواهند کرد و شکوفایی و توسعه اقتصادی از راه درخواهد رسید؟ یک نکته اساسی که به هیچ وجه نباید فراموش گردد این است که تا وقتی اقتصاد در چنبره سیاست گرفتار است و سیاستمداران به جای کارشناسان اقتصادی درباره معضلات اقتصادی تصمیم می‌گیرند و تصمیماتشان در جهت تأمین منافع سیاسی-ایدئولوژیک جناحهای خاص است، تحولی در اقتصاد ایجاد نخواهد شد. معنای دقیق «مدیریت علمی» آن است که در هر مسأله‌ای متخصصان آن موضوع باید تصمیم بگیرند و علم را باید از اسارت ایدئولوژی نجات داد و قبول کرد که اقتصاد یک علم است و برنامه‌نویسی کار متخصصان و کارشناسان است و علم اقتصاد از منطق درونی خود پیروی می‌کند. وظیفه مجلس ششم آن است که اقتصاد را از چنگال سیاست نجات دهد. اما تا وقتی قفل سیاست گشوده نگردد و نمایندگان صالح و کارشناسان فهیم به مجلس راه نیابند، قفل اقتصاد نیز گشوده نخواهد شد. پس از گشوده شدن قفل سیاست، این امکان فراهم می‌گردد تا درباره مسائل اقتصادی، کلیه گروهها و خصوصاً کارشناسان اقتصادی آزادانه به گفت‌وگو بپردازند تا از آن میان بر سر مدل توسعه اقتصادی، اجماعی ملی حاصل گردد و با تصویب مجلس تکلیف دستگاههای اجرایی روشن شود.

۴. هیچ‌کس نمی‌تواند انکار کند که بین نسل انقلاب و نسل سی و سه میلیونی پس از انقلاب، شکاف نسلی ایجاد شده است. اولاً گفتمان اصلاحات جایگزین گفتمان انقلاب شده و انقلابیون دیروز، امروز به روشهای دمکراتیک در صدد حل معضلات اند.

ثانیاً نسل جدید، انقلاب را تجربه نکرده است و بزرگترین شان در ۹ سالگی شاهد پایان جنگ بوده‌اند. به طور طبیعی تصور و احساس این نسل با تصور و احساس نسل دهه پنجاه، درباره انقلاب و جنگ و ایدئولوژی و حکومت دینی تفاوت دارد. مسأله این است که نسل جدید مطالبات و آرمانهای دیگری دارد و دلبسته سبکهای دیگری از زندگی است. از قشریت و تحجر خسته و از فرمانبری و زندگی تک‌ساحتی دل‌آزرده است. می‌خواهد جدی گرفته شود و به جای اینکه دیگران درباره سرنوشت و زندگی اش تصمیم بگیرند، اجازه دهند که او خود آن‌گونه

که می‌پسندد و درست می‌داند زندگی کند. اما مگر رسیدن به این مقصود بدون مشارکت در عرصه سیاسی و فرستادن نمایندگان معتقد به این نکات امکان‌پذیر است؟ مطالبات این نسل را فقط نمایندگان آنان می‌توانند دنبال کنند و با وضع قانون امکان عملی شدن آنها را فراهم آورند.

۵. آنچه گفته شد معطوف به قانونگذاری بود ولی مجلس ناظر بر عملکرد قوه مجریه است و می‌تواند به‌طور مستمر وزرا را به پرسش بگیرد، دولت را پاسخگو کند، وزرای بی‌کفایت را برکنار و وزرای قوی معتقد به مردم‌سالاری را جایگزین آنها نماید.

۶. مردم شریف و دلیر ایران با حضور در پای صندوقهای رأی نه تنها می‌توانند به این اهداف دست یابند، بلکه توان آن‌را دارند که با انتخاب یک مجلس مردمی، دموکراسی مستقیم را تجربه کنند. بر اساس اصل ۵۹ قانون اساسی «در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به‌آرای مردم صورت گیرد. درخواست مراجعه به‌آرای عمومی باید به‌تصویب دوسوم مجموع نمایندگان مجلس برسد».

مسائل بی‌شماری اینک در ایران محل نزاع گروههای سیاسی است و هر گروه نظر خود را نظر مردم جلوه می‌دهد. از طرف دیگر برخی از مسائل به‌سورت تابو درآمده و امکان گفت‌وگو درباره آنها مهیا نیست. مردم تک‌تک کشورهای اروپایی با شرکت در فراندوم درباره عضویت یا عدم عضویت در جامعه متحد اروپا تصمیم گرفتند. چرا مردم ایران درباره ارتباط یا عدم ارتباط، مذاکره یا عدم مذاکره با امریکا تصمیم نگیرند؟ این امر منوط به‌تصویب دوسوم نمایندگان مجلس است. چرا مردم ایران مستقیماً درباره مسائل فرهنگی و راه‌حلهای گوناگون آن تصمیم نگیرند؟ مردم حق دارند بگویند آیا می‌خواهند از ماهواره و اینترنت استفاده کنند یا نه؟ مردم حق دارند بگویند آیا دستگاه قضایی را عادلانه می‌دانند یا نه؟

۷. و یغه مدنی: اگر خواهان گذار از وضعیت موجود به وضعیت دموکراتیک و آزادی هستیم که در آن حقوق بشر کاملاً رعایت شود و زندگی مردم در چارچوب مطالبات و آرمانهایشان سامان یابد، در پای صندوقهای رأی حاضر شده و با رأی خود آینده خود و فرزندانمان را تعیین خواهیم کرد.

خطر چاقوکشان محفل نشین جدی و نزدیک شده است*

بسمه تعالی

آقای محمد هاشمی ضمن جوابیه‌ای که به آفتاب امروز ارسال داشته‌اند، مجدداً مدعای خو. را تکرار کرده و گفته‌اند: «با توجه به اینکه ترکیه حیاط خلوت سازمان جاسوسی سیا بوده و می‌باشد توقف طولانی آقای اکبر گنجی در ترکیه و این نحوه دریافت اطلاعات سؤال برانگیز است و باید روزی روشن شود.»

در این رابطه چند نکته را یادآور می‌شوم:

۱. اگر توقف در ترکیه، به دلیل اینکه حیاط خلوت سازمان جاسوسی سیا بوده، سؤال برانگیز است، توقف طولانی در امریکا که مرکز سازمان جاسوسی «سیا» است سؤال برانگیزتر نیست؟!

۲. اگر اقامت در یک کشور خارجی، به دلیل آنکه آن کشور مرکز فعالیت خاصی می‌باشد، سؤال برانگیز است، آیا اقامت طولانی آقای هاشمی در کشور امریکا که مرکز بزرگ همجنس‌بازان دیاست، سؤال برانگیز نیست؟ گفته می‌شود که شرابخواری و قماربازی هم در امریکا بسیار رایج است و گروه‌های مافیایی در برخی از ایالت‌های آن کشور فعالند.

۳. نظریه بلا دلیل و توطئه‌اندیشانه آقای هاشمی، اهانت به تمامی شهروندان ایرانی است که برای مدتی در یک کشور خارجی اقامت داشته‌اند. این اهانت نه تنها کلیه دانشجویان ایرانی را شامل می‌شود بلکه کلیه مأموران نظام جمهوری اسلامی را نیز در بر می‌گیرد. چرا که بنده به‌عنوان مأمور دولت جمهوری اسلامی در رایزنی

فرهنگی جمهوری اسلامی خدمت می‌کردم. حال پرسش این است که برمبنای نظریه آقای هاشمی آیا اقامت مأموران و دانشجویان ایرانی در امریکا و انگلیس سؤال برانگیز نیست؟ گفته می‌شود که فرزندان آقای هاشمی رفسنجانی در طی دو دهه گذشته بیش از هر شهروند ایرانی برای گشت و گذار به دیگر کشورها سفر کرده‌اند. آیا آن سفرها سؤال برانگیز نیست؟ آیا خریدهای خانوادگی آخر هفته‌ها از «دوبی» سؤال برانگیز نیست؟ آیا شراکت ۲۲ درصدی کوچک‌ترین فرزند پدرخوانده در شرکت هواپیمایی ایران و عربستان سؤال برانگیز نیست؟

۴. گویی «دشمن» دیدن و «جاسوس» خواندن ناقدان و مخالفان، نزد خاندان هاشمی ارثی است. آقای هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه مرا بازیچه اسرائیل، انگلیس و امریکا خواند و اینک برادرش، محمد هاشمی مرا به دلیل اقامت در ترکیه - حیات خلوت سیا - به‌طور ضمنی جاسوس می‌نامد. مردم از خود می‌پرسند وقتی در شرایط آزاد پس از دوم خرداد، «پدرخوانده» و نزدیکانش یک روزنامه‌نگار را به دلیل انتقادات و پرسش‌هایش، جاسوس می‌خوانند در شرایط قبل از دوم خرداد که اقتدارگرایی آلیگارشیک حاکم بود، «پدرخوانده» با مخالفان خود چه می‌کرد؟ هنوز مردم فراموش نکرده‌اند که وقتی عزت‌الله سبحانی چند پرسش درباره سیاست تعدیل اقتصادی مطرح کرد، او را بازداشت می‌کنند و وقتی در مجلس از چرایی دستگیری ایشان سؤال می‌شود گفته می‌شود: «رویش زیاد شده بود، می‌خواستیم رویش را کم کنیم».^۱ نتیجه، شش ماه زندان انفرادی بود با اعمال شاقه تحمل بازجویی برادر حسین بود.

۵. آقای محمد هاشمی با جاسوس خواندن ناقد، کوشش می‌کند تا صورت مسئله را پاک کند. مسأله این بود که آقای هاشمی رفسنجانی قتل‌های زنجیره‌ای دوران ریاست جمهوری‌اش را انکار کرد و آن دوره را تمیزترین دوره وزارت اطلاعات خواند. من ایشان را دعوت به مناظره علنی در این باره کردم و گفتم اگر نتوانستم مدعای خود را اثبات کنم داوطلبانه راهی زندان خواهم شد. این دعوت سه پاسخ می‌توانست داشته باشد:

اول. قبول مناظره و دفاع از مدعای خود یعنی انکار قتل‌های قبل از دوم خرداد ۱۳۷۶.

۱. عزت‌الله سبحانی، گفت‌وگو با فتح، ۱۳۷۸/۱۱/۲۰.

دوم. اعتراف به وقوع قتل‌های زنجیره‌ای ماقبل دوم خرداد و قبول اشتباه در کتمان حقیقت.

سوم. بیان اینکه وزارت اطلاعات در کنترل و اختیار من نبوده است بلکه شاه‌کلید معاونت امنیتی را به صورت حیاط خلوت عالیجنابان خاکستری درآورده بود.

همه مردم به یاد دارند که قبل از انقلاب یکی از شعارهای مردم این بود که: «ننگ بارنگ پاک نمی‌شود». آقای هاشمی باید بدانند دهها تن از شهروندانی که قبل از دوم خرداد ۱۳۷۶ توسط محفل اطلاعاتی به قتل رسیدند، در گورستانهای ایران دفن شدند، خانواده‌های مقتولان زنده‌اند. برخی از متهمان پرونده در بازداشت و برخی دیگر آزادند.

با گفتن اینکه گنجی از چه منبعی اطلاعات به دست می‌آورد و با جاسوس خواندن او، ننگ جنایات عالیجنابان خاکستری و شاه‌کلید پاک نمی‌شود و ایران زمینیان هیچ‌گاه این پرونده را تا روشن شدن حقیقت فراموش نخواهند کرد. پیگیری آنرا نیز فراموش نخواهند کرد و نقش عالیجنابان را در ساختن تاریکخانه و قتل مخالفان به‌بایگانی نخواهند سپرد. وقوع قتل‌های زنجیره‌ای در قبل از دوم خرداد ۱۳۷۶ قطعی و بلا تردید است. لذا اطلاع یا عدم اطلاع، پیگیری یا عدم پیگیری، مسأله این است. این است آن مسأله‌ای که باید در خصوص آن به مردم پاسخ گفت.

۶. اتهام جاسوسی، چهره دیگری از پروژه‌ای است که من به‌اشارت، آنرا «بازی مرگ» خواندم. حال که «خطر چاقوکشان محفل نشین» جدی و نزدیک شده است، به‌زودی برخی از زوایای آنرا با مردم در میان خواهیم گذارد.

دشمن خویشم و یار آنک ما را می‌کشد

غرق دریا مییم و ما را موج دریا می‌کشد

زان چنین خندان و خوش ما جان شیرین می‌دهیم

کان ملک ما را به‌شهد و قند و حلوا می‌کشد

خویش فربه می‌نماییم از پی قربان عید

کان قصاب عاشقان بس خوب و زیبا می‌کشد

اکبر گنجی

۱۳۷۸/۱۱/۳۰

• قتل‌های زنجیره‌ای، انتخابات و تهدیدها*

• مسأله قتل‌های زنجیره‌ای چرا به موضوع اصلی و محوری نوشته‌های شما تبدیل شده است؟

□ مسأله قتل‌ها به دلایل عدیده برای ما مهم است:

اولاً دهها تن از شهروندان در طی یک دهه به قتل رسیده‌اند و با توجه به اینکه تک‌تک آدمیان بالذات مهم‌اند و حق حیات دارند، کشتن هر انسان بیگناهی، کشتن همه انسانها و جنایت علیه بشریت است.

ثانیاً پرسش اصلی این است که چرا گروهی مخالفان (دگراندیشان و دگرباشان) را به قتل می‌رسانند؟ کدام مبانی ایدئولوژیک و نظریات سیاسی مجوز قتل مخالفان فکری را فراهم می‌آورد؟

ثالثاً قدرت سیاسی، خصوصاً آن بخشی که می‌بایست حافظ امنیت ملی و داخلی کشور و مردم باشد، چگونه درگیر فرآیند پروژه «قتل عام‌درمانی» می‌شود؟ رابعاً چگونه می‌توان از تکرار آن وقایع تلخ و ناگوار جلوگیری کرد و مطمئن شد که پس از این دیگر هیچ مخالف و دگراندیشی به خاطر عقایدش به قتل نخواهد رسید؟

• پروژه «قتل عام‌درمانی» چه معنایی دارد؟

□ یک تفکر بیمار کلیه مشکلات سیاسی-اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی و... کشور را به مخالفان باز می‌گرداند و گمان می‌کرد که با «قتل عام» مخالفان می‌توان دردهای مزمن را درمان کرد. پروژه قتل عام‌درمانی در پاییز ۱۳۷۷ به دیوانگی تمام عیار کشید و می‌خواست با انفجار مراسم ختم شش تن از مقتولین، کلیه دگراندیشان را یکجا نابود کند.

• گفت‌وگو با صبح امروز، ۱۳۷۸/۱۲/۲.

• متهمان چگونه شناسایی و بازداشت شدند؟

□ آقای خاتمی مسأله قتلها را به تعبیری که مردم عادی به کار می‌برند ناموسی تلقی کرد و نمی‌خواست تجاوز به ناموس ملت (قتل روشنفکران) را نادیده بگیرد. او به‌طور قاطع در مقابل جنایتکاران ایستاد و با به‌کارگیری برخی از کارشناسان امنیتی خبره موفق به کشف باند محفل‌نشینان شد. اما آقای روح‌الله حسینیان در سخنرانی معروف خود مدعی شد هیچ‌گونه کشفی در کار نبوده است بلکه مصطفی کاظمی (موسوی) با مراجعه به ریاست جمهوری، به‌انجام قتلها توسط محفل اطلاعاتی اعتراف می‌کند. برخی از شایعات رایج توسط جناح راست نیز از آن حکایت دارد که در یک جلسه پس از برخورد قاطع مقام رهبری با قتلها و محکومیت آنها، یکی از حاضرین به‌گریه افتاده و به‌انجام قتلها اعتراف می‌کند. اگر مدعی حسینیان راست و درست باشد، نمی‌توان فردی که با یک سخنرانی رهبری اعتراف به جرم می‌کند را «منحرف» و «بازیچه دست بیگانگان» خواند. جاسوس منحرف که در اعتراف به جنایت پیشقدم نمی‌شود، آنان فکر می‌کردند، یا به‌آنها گفته شده بود که قتل مخالفان نه‌تنها مورد قبول نظام است بلکه برنامه نظام است. لذا وقتی مخالفت و محکوم کردن توسط مقام رهبری و مسؤولان نظام عیان شد، متهمان معتقد فرو ریختند و کل دنیای خیالی آنها نابود شد.

نکته دیگری که این نظریه را تأیید می‌کند این است که آقای قبه، یکی دیگر از متهمان، پس از دستگیری موسوی و قبل از بازداشت خود، با مراجعه به یکی از افراد می‌گوید نکات بسیاری درباره محفل‌های مختلف و عملیات گسترده آنها وجود دارد که افراد بسیاری از آن مطلع‌اند ولی آنها وقتی نوع برخورد با کاظمی (موسوی) را می‌بینند و مشاهده می‌کنند که با فردی که خود اعتراف کرده چگونه برخورد می‌شود، حاضر نیستند اطلاعات خود را به اطلاع مسؤولان برسانند و لذا متأسفانه محفلها به‌حیات خود ادامه داده تا در فرصت مناسب دوباره دست به کار خواهند شد. از طرف دیگر کاظمی (موسوی) پس از قتل‌های آذر ۱۳۷۷ به‌نزد یکی از اعضای حزب کارگزاران سازندگی رفته و می‌گوید قرار است عبدالله نوری و سعید حجاریان به‌زودی توسط محفل‌نشینان به‌قتل برسند. شما این مسأله را با آنان در میان بگذارید تا آنها به‌لحاظ امنیتی مشکل را حل کنند.

این مسائل حکایت از آن دارند که اگر با متهمان برخورد بهتری می‌شد و آنان را

بیش از یک سال در سلولهای انفرادی در وضعیت نامناسب نگاه نمی داشتند بسیاری از افراد نیز که در این پرونده درگیر بودند و آنرا پروژه نظام بلقی می کردند، پیشقدم شده و اطلاعات خود را در اختیار می نهادند.

• پرونده قتلها اینک در چه مرحله ای است؟ آیا روند پیگیری مطلوب است و به کشف حقیقت کمک می کند؟

□ از نظر من پرونده قتلها از ابتدا از مسیر درست رسیدگی منحرف شد. این انحراف معلول چند پیش فرض نادرست جناحی بود.

اول. محدود بودن شمار پرونده های مورد بررسی به چهار قتل (فروهر و همسرش، پوینده و مختاری).

دوم. بالاتر نرفتن از سعید امامی و ندیدن و نگرفتن شاه کلید.

سوم. عدم وجود «حکم» شرعی در پرونده قتلها.

چهارم. وابستگی متهمان به امریکا و اسرائیل.

اثبات حکم شرعی نداشتن قتلها یک راه حل ساده داشت. اگر اثبات می شد که کلیه متهمان از نظر اخلاقی به شدت منحرف اند، مشکل حکم شرعی حل می شد. چرا که آدم منحرف مقید به احکام شرعی نیست. یک سال اقامت در سلول انفرادی در شرایط ویژه متهمان را می توانست وادار کند که به انحراف اخلاقی و جاسوسی اعتراف کنند. ولی مشکل آن بود که اعترافات سلول انفرادی در تحت شرایط ویژه، برای هیچ کس قابل قبول و معتبر نیست. پرونده قتلها پس از چهارده ماه رسیدگی مشخص شد که در مسیر انحرافی دنبال می شده است و لذا پس از گذشتن این مدت هنوز در جای اول قرار داریم.

• برای کشف حقیقت قتلها آقای خاتمی چه باید کند یا چه کار می تواند بکند؟

□ جناب آقای خاتمی انصافاً تمام کوشش خود را کرد تا این پرونده به نتیجه برسد و از نظر من همین که خاتمی در یک سخنرانی علنی به صراحت به مردم وعده می دهد که منبهد از درون وزارت اطلاعات هیچ کس اقدام به قتل شهروندان نخواهد کرد و آن حوادث دیگر تکرار نخواهد شد، یک پیروزی بزرگ نصیب جنبش جامعه مدنی ایران شده است. اخیراً نیز یک هیأت سه نفره از سوی آقای خاتمی و آقای هاشمی شاهرودی مأمور بازخوانی پرونده بازجوییها شد که گزارش خود را به مقام رهبری و مسؤولان تقدیم کرده اند.

اما نظر شخصی من آن است که از این راه نمی‌توان به کشف حقیقت نایل شد. پرونده قتل‌های زنجیره‌ای مهمتر از آن است که قوای حکومتی به تنهایی آن را دنبال کنند. مردم در هر صورت به تئیه این پرونده اگر صرفاً به وسیله حکومت دنبال شود، اطمینان نخواهند کرد و این پرونده به عنوان یک زخم چرکین همچنان به حیات خود ادامه خواهد داد.

• پس چه باید کرد؟

□ برای کشف حقیقت قتل‌های زنجیره‌ای هیچ راهی جز تشکیل «کمیته ملی حقیقت‌یاب» وجود ندارد. این کمیته به عنوان یک نهاد مدنی مستقل از حکومت می‌تواند به قلب تاریکخانه اشباح نفوذ کرده و عالیجنابان خاکستری و شاه کلید را به مردم معرفی کند.

این نهاد مدنی باید با تشکیل یک دبیرخانه، از کلیه شهروندانی که مدعی هستند یکی از افراد خانواده یا آشنایان آنها به قتل رسیده است، تقاضا کند کلیه اطلاعات و مدارک خود را در اختیار آنها بگذارند. کمیته با تشکیل پرونده می‌بایست تک‌تک قتلها را پیگیری کند. برای این کار، می‌بایست اعضای کمیته بتوانند با کلیه متهمان زندانی، متهمان آزاد و مطلعین، آزادانه به گفت‌وگو بپردازند. این امر نیازمند مصوبه مجلس است که انشاءالله مجلس ششم آن را به تصویب خواهد رساند.

• کمیته ملی حقیقت‌یاب در برگیرنده چه افرادی خواهد بود؟

□ اعضای کمیته در درجه اول مرکب از نمایندگان خانواده مقتولان خواهد بود. نقرات بعدی نمایندگان مطبوعات به عنوان اصلی‌ترین دنبال‌کنندگان پرونده، نمایندگان کانون وکلا، نمایندگان و روشنفکران و دانشگاهیان، چند چهره ملی مستقل از حکومت و... هستند. از نظر من حتی نمایندگان خانواده متهمان هم می‌توانند در این کمیته عضویت داشته باشند.

هدف اصلی کمیته ملی حقیقت‌یاب، کشف حقیقت به منظور عدم تکرار جنایت است. کمیته توجه خود را معطوف به انتقام از متهمان پرونده نخواهد کرد. آن مسأله، حق اولیای دم است که آن عزیزان نیز در این زمینه امیدوارم بر اساس اصل «بخشش و فراموش کن» یا «بخشش و فراموش نکن» عمل کنند. چرا که پایان بخشیدن به فرآیند خشونت با خشونت امکان ندارد. در جایی، باید با گذشت و بخشش به این فرآیند پایان بخشید و طعم شیرین بخشش را به همگان چشانند.

برای امکان‌پذیر شدن این فرآیند باید متهمان از سلول انفرادی خارج شوند. روزنامه و کتاب در اختیار آنها قرار گیرد. امکان تماس مداوم با خانواده‌ها برای آنها مهیا شود. پیشنهاد من آن است که پس از کشف حقیقت کئیة متهمان بخشیده و مکلف شوند کل ماجرا را بنویسند و بگویند چه نظریه‌ها و القائاتی امکان جنایت را فراهم می‌آورد. چه فضای ذهنی و عینی ایجاد می‌شد که فرد را وادار می‌کرد شهروندی را با بیش از پانزده ضربه چاقو مثله کند؟ چه قرائت ایدئولوژیکی اجازه تکه تکه کردن روشنفکران را مهیا می‌سازد.

● پرونده قتل‌های زنجیره‌ای پروژه اصلی‌ای بود که شما طی یک سال گذشته دنبال می‌کردید. ولی در ماه گذشته به‌طور ناگهانی با تغییر برنامه، آقای هاشمی رفسنجانی مسأله اصلی شما شد. این روند با یادداشت جنجال‌برانگیز «عالیجناب سرخپوش» در ۲۹ دی‌ماه در صبح امروز آغاز شد. درباره این تغییر چه نظری دارید؟

□ مقاله عالیجناب سرخپوش نه تنها انحراف از مسیر پرونده قتل‌ها محسوب نمی‌شود بلکه دقیقاً در راستای همان پرونده بود. مسأله این بود که آقای هاشمی در مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد قتل‌ها پس از من و در دوران آقای خاتمی روی داد و مدعی شد «در دوره مسؤولیت اینجناب وزارت اطلاعات تمیزترین دوره را داشته است... وزارت اطلاعات در دوره من خیلی تصفیه شد، از خیلی چیزها پاک شد». بیان این سخنان از سوی آقای هاشمی برای من غیر قابل تصور بود. لذا مدعای ایشان را به‌طور مستند به نقد کشیدم.

● اما یادداشت عالیجناب سرخپوش فقط مسأله قتل‌ها را دنبال نمی‌کرد؟

□ درست است. نقد آقای هاشمی رفسنجانی به‌عنوان نماد «اقتدارگرایی اُلیگارشیک» و دوران سپری‌شده تاریکخانه‌ای که در صدد بازتولید و تکرار است، برای من مهم بود. آقای هاشمی بخشی از تاریخ سیاسی ماست، نقد و تحلیل تاریخ، وظیفه هر عضوی از مجموعه یک ملت است. از سوی دیگر یکی از مسائل من آن بود که آقای هاشمی را از آسمان و نزد افلاکیان به‌روی زمین بیاورم تا بتوانیم در روی زمین همدیگر را ببینیم و با یکدیگر گفت‌وگو کنیم. نقد هاشمی، به نفع هاشمی، انقلاب، نظام و پروژه اصلاحات است. مسأله بعدی آن بود که به فرض آن که هاشمی انتخاب و یا مثلاً با احتمال بسیار ضعیف رئیس مجلس شود، در دوره انتخابات باید

سطحی از انتقاد از او را فراهم آورد تا پس از انتخابات بتوان آن سطح حداقلی را حفظ کرد.

آخرین مسأله من آن بود که به‌وظیفه شهروندی خود عمل کرده و نگذارم انتخابات مجلس چهارم تکرار شود. ۲۹ بهمن باید اصلاحات دوم خرداد ۱۳۷۶ را تداوم و تعمیق می‌بخشید نه آنکه با بازگشت به مجلس چهارم، اقتدارگرایی الیگارشیک را باز تولید کند.

• آیا نتیجه انتخابات برای شما قابل پیش‌بینی بود؟

□ در جلساتی که با دوستان داشتیم آقای عباس عبدی به‌طور قطعی می‌گفت آقای هاشمی بعد از نفر پانزدهم خواهد بود و به‌دور دوم می‌رود. من نیز به‌پیش‌بینی آقای عبدی گرایش داشتم و با برخی از دوستان که مدعی اول شدن آقای هاشمی بودند بر سر این موضوع شرط بستم. این واقعه یک تحول اساسی است که بر سر معنای آن بیشتر از حادثه دوم خرداد بحث و گفت‌وگو خواهد شد.

• آیا تخریب شخصیت آقای هاشمی به‌نفع نظام است؟ آیا شما در تخریب

چهره ایشان بیشترین نقش را نداشتید؟

□ تخریب شخصیت آقای هاشمی و هر شهروند دیگری اخلاقاً مذموم است و عقلانیت حکم می‌کند که اصلاح‌طلبان وارد چنان فرآیندی نشوند. درباره آقای هاشمی دو تفسیر افراطی وجود دارد. تلقی اول ایشان را به‌عنوان معجزه‌گر نجات‌دهنده آزادیبخش و سعادت‌بخش و خالق کلیه پیروزیها و نیکیها جلوه می‌دهد و تفسیر دوم ایشان را به‌عنوان عامل تمامی سیاهیها، نابسامانیها، مشکلات، دیکتاتوری و استبداد و... نشان می‌دهد. این دو تصویر از نظر من غیر واقعی است. آقای هاشمی همچون ما آدمی کاملاً زمینی و خطاپذیر است. او یکی از چهره‌های اصلی و مقتدر انقلاب و اداره نظام است. دیدگاهها و عملکرد ایشان باید در فضایی عقلایی نقد و بررسی شود و جایگاه و حرمت ایشان همچنان حفظ گردد.

بازی دموکراسی لوازمی دارد که در مطلق‌گرایی خبری از آن نیست. دموکراسی روشی است معین برای رسیدن به نتایج نامعین. مردم در انتخابات مجلس چهارم به‌اعضای مجمع روحانیون مبارز «نه» گفتند. در انتخابات دوم خرداد به‌روحانیت مبارز و روشهای آنها «نه» گفته شد و اینک در ۲۹ بهمن مردم به آقای هاشمی و روش و منش ایشان «نه» گفتند. درست است که انتخابات مجلس چهارم به‌هیچ‌وجه قابل

قیاس با انتخابات مجلس ششم نبود و آن انتخابات در شرایط و فضایی کاملاً نابرابر انجام شد، ولی «نه» مردم غیر قابل انکار بود. پس از آن مجمع روحانیون مبارز به سوی بازسازی فکری پیش رفت و مردم به آزادیخواهی و دموکراسی خواهی امثال موسوی خوئینی‌ها درود فرستادند. در عین حال تفاوت خاتمی و موسوی خوئینی‌ها با دیگر اعضای مجمع غیر قابل انکار است.

آقای مهاجرانی پس از شکست چپ در انتخابات مجلس چهارم طی چند یادداشت آرا و عملکرد چپ را به نقد کشید و خطاب به چپ نوشت:

برخی از کاندیداهای محترم، که به هر دلیل رأی نیاورده‌اند - که لابد نه خود را بهتر از امیر مؤمنان می‌دانند و نه رقبا را بدتر از رقبای علی و نه مردم را ناآگاه‌تر از مردم آن زمانه و نه این دوره چهارم را آخرین دوره - باید... به‌ارزیابی حضور و رأی مردم بپردازند و بپذیرند محتمل است که شعارها و جهت‌گیری درستی را در تبلیغات انتخاباتی خود اتخاذ نکرده‌اند و لزوماً مردم به همان نسبتی که در انتخابات شرکت کرده‌اند، دیگران را بر آنان ترجیح داده‌اند.

این سخنان اینک باید از طرف آقای هاشمی رفسنجانی جدی گرفته شود و ایشان در دیدگاهها و رفتار خود به‌طور جدی تجدید نظر کنند.

● چه عللی باعث شد تا آرای آقای هاشمی رفسنجانی تا این حد تنزل یابد؟
□ من برخی از اشکالهای دیدگاهها و رفتارهای آقای هاشمی را طی یادداشت‌های مختلف بیان کرده‌ام. اما یک متغیر اساسی وجود دارد که در پیدایش حادثه اخیر نقش مهمی ایفا کرد. کالای معرفت توسط سه بخش تولیدکننده، توزیع‌کننده و مصرف‌کننده دست به‌دست می‌گردد. روشنفکران عمده‌ترین تولیدکنندگان معرفت در دوران مدرن‌اند. مطبوعات و دیگر رسانه‌ها توزیع‌کنندگان آن و دانشجویان و جوانها بزرگترین مصرف‌کنندگان آن کالا هستند. افکار عمومی تقریباً توسط این سه جریان ساخته می‌شود. اگر اینها نظام، حکومت یا حزبی را نامشروع بدانند، این ایده به‌طور طبیعی به‌توده‌ها سرایت کرده و آنها هم آن تلقی را خواهند پذیرفت.

آقای هاشمی نماد تحقیر روشنفکران، مطبوعات و دانشجویان بود. او آنها را نادیده می‌گرفت و اهمیتی به نظرات آنها نمی‌داد. روشنفکران تحقیر و سرکوب‌شده، ناگهان به‌هراس افتادند که دوران «اقتدارگرایی اُلیگارشیک» در حال تکرار و بازتولید

است. آنها آن رویکرد و نماد آن را به نقد کشیدند. این نقد به وسیله مطبوعات در سطح عمومی منتشر شد و دانشجویان و جوانها با آغوش باز به استقبال آن رفتند. وقتی این ایده به جامعه سرایت کرد، وضعیت کنونی خلق شد.

• گویی پرونده قتلها برای شما مشکلاتی آفریده که آنرا «بازی مرگ» خوانده‌اید. روز گذشته در آفتاب امروز نوشته‌اید «اتهام جاسوسی، چهره دیگری از پروژه‌ای است که من به‌اشارت، آنرا «بازی مرگ» خواندم. حال که «خطر چاقوکشان محفل‌نشین» جدی و نزدیک شده است، به‌زودی برخی از زوایای آنرا با مردم در میان خواهم گذارد». آیا به‌طور مشخص تهدیدی علیه شما صورت گرفته است؟

□ در طی یک سال گذشته به‌طور مداوم از طریق نامه و تلفن و فاکس تهدید به‌مرگ شده‌ام. اما من هیچ‌گاه هیچ‌یک از آنها را جدی نگرفته و نخواستم تا با علنی کردن آنها بر تشویش اذهان و تلخی کام شهروندان بیفزایم. از یک ماه پیش برخی از منابع موثق به‌من خبر دادند که در یک جلسه مهم با حضور برخی از محفل‌نشینان تصمیم گرفته شده تا مرا با ضربه‌های چاقو از پای درآورند. یک سناریوی پیشنهادی این بود که در یک مجلس سخنرانی، پس از ایجاد اغتشاش در جلسه و به‌هنگام آشوب با ضربه کارد به «معضل گنجی» فیصله داده شود. برای مقابله با این ترفند پیشنهاد جمعی دوستان آن بود که تا اطلاع ثانوی سخنرانی و شرکت در مجالس عمومی را کنار بگذارم. لذا در این مدت با آنکه درخواستهای زیادی از شهرهای مختلف برای سخنرانی درباره قتل‌های زنجیره‌ای و انتخابات مطرح می‌شد، کلیه آنها را علی‌رغم میل باطنی رد کرده و با عذرخواهی تمام به دوستان پاسخ منفی دادم. طی ده روز گذشته برخی از دوستان اطلاع دادند که مسأله تهدید بسیار جدی است و سناریوهای دیگری برای تحقق آن پروژه در نظر گرفته شده است. در نتیجه طی جلسه‌ای با حضور تعداد زیادی از دوستان مسأله مطرح و درباره آن گفت‌وگو شد و تصمیم جمع آن بود که مسأله به‌طور علنی مطرح شود.

این رویکرد مقبول است که هر عملی هزینه‌ای دارد و پیگیری مسأله قتل‌های زنجیره‌ای و نفوذ به تاریخخانه اشباح «بازی با مرگ» است. اما این هزینه باید دوطرفه باشد. انحصارطلبان نمی‌توانند با تشکیل محفل، مخالفان فکری خود را به‌قتل برسانند بدون آنکه هزینه‌ای در مقابل آن پرداخت کنند. لذا آنها که با توجیه

ایدئولوژیک بذره‌های خشونت می‌کارند و محصول جنایت درو می‌کنند باید هزینه افکار و اعمال خود را پرداخت کنند.

• چرا می‌خواهند شما را از طریق جنایت از عرصه حیات حذف کنند؟

□ پروژه دمکراسی پروژه آزادسازی غولها و شیاطین است. غولهایی که در دوران اقتدارگرایی در بطری آمریت گرفتار بودند، با شروع آزادی و گشوده شدن در بطری، رها شده و با سخنهای ناجور و نغمه‌های ناهمنوا، جامعه را چندصدایی کرده و تکثر معرفتی و اجتماعی را عینیت می‌بخشند. این وضعیت برای انحصارطلبان قابل قبول نیست. پروژه اصلی آنها در این دوران، بازگرداندن غولها به شیشه و بستن فضای سیاسی است. برای این منظور شاید نتوان یکراست به سراغ غولها رفت. اما شاید بتوان با زدن شیاطینی که در سایه غولها به سر می‌برند، اقتدارگرایی را باز تولید کرد. از نظر انحصارطلبان احتمالاً من یکی از شیاطینی هستم که باید به طریق مقتضی نابود شود تا بقیه شیاطین حساب کار خود را بکنند و از طریق ایجاد رعب و وحشت شاید غولها به شیشه بازگردانده شوند. اینان به این نکته ساده توجه ندارند که انقلاب ارتباطات امکان تک‌صدایی کردن جامعه را ناممکن کرده است. رشد شهرنشینی، رشد طبقه تحصیل کرده، رشد طبقه متوسط، وجود یک جریان روشنفکری بانفوذ، عوض شدن گروههای مرجع، تبدیل آرمانهای حقوق بشر و دمکراسی و آزادیخواهی به ارزشهایی فرافرهنگی و اجماع نخبگان بر سر اصلاحات، روند آغاز شده از پی دوم خرداد را بازگشت‌ناپذیر می‌کند. هرگونه حرکت فیزیکی و خشن بر علیه اصلاح طلبان به زوال بیشتر محافظه کاران خواهد انجامید. نباید فراموش کرد که یخهای زمستان ذوب شد و به زمین فرورفت و بهار آزادی با میوه‌های متنوع خود از راه رسیده است. آنکه به پیشواز گل‌های بهاری می‌رود، خارهای آنرا هم تحمل خواهد کرد.

چند روز صبر کنید، «حاج آقا» می یاد بالا*

به نوشته برخی روزنامه‌ها فرزند ارشد یک شخصیت مقتدر در روز شبه طی تماسی با برخی از پرسنل وزارت کشور درخواست می‌کند آرای شهر تهران تا چند روز اعلام نشود چون «در این مدت "حاج آقا" می یاد بالا». فرزند «حاج آقا» روشن نکرده است «حاج آقا» طی چند روز چگونه بالا خواهد آمد و موسیقی بالا آمدن وی را چه کسانی خواهند نواخت؟ بیاییم و فرض کنیم افرادی موفق شوند آرای «حاج آقا» را از زیر بیست درصد به ۲۵ درصد افزایش دهند تا حاج آقا راهی مجلس شود. آیا این نوع راهیابی به مجلس پیروزی نام دارد و در شأن «حاج آقا» است؟

در دوران انتخابات انواع نابرابریها ایجاد شد تا حاج آقا حتی با «دوپینگِ خمپاره» در تهران اول و راهی مجلس شود. اما حاج آقا که تقریباً صد درصد مردم او را می‌شناختند، از رقبایی به سختی شکست خورد که کمتر از ۵۰ درصد مردم آنها را می‌شناختند. در روزهای آینده دوپینگهای تازه‌ای تدارک دیده خواهد شد تا «حاج آقا» به هر صورت بالا رود و فضای نقد «حاج آقا» به‌طور کامل مسدود گردد.

مردان بزرگ در پی آن نیستند تا با هر روشی به قدرت دست یابند. آنان اگر بزرگ و دمکرات باشند به آرای مردم احترام می‌گذارند. تنها دیکتاتورها در پی آنند که با روشهای غیر قانونی و تقلب قدرت را در دست نگاه دارند. شاید «حاج آقا» بتواند با «دوپینگِ تقلبِ راست» بالا بیاید، اما چه سود از بالا آمدنی که با پایمال کردن حق

* ۱۳۷۸/۱۲/۲، روزنامه صبح امروز مورخ ۱۳۷۸/۱۲/۷، در صفحه گزارش در مطلبی با عنوان «واقعاً می یاد بالا؟» به تحلیل چگونگی بالا آمدن حاج آقا پرداخته و ضمن آن نوشته است: «اکبر گنجی در مورد تقاضای این آقازاده در زمینه «صبر کنید حاج آقا بیاد بالا» مطلبی با همین عنوان نوشت که خوانندگان اقبال خواندن آنرا نیافتند». آن یادداشت که بنا بر ملاحظات سیاسی توسط روزنامه منتشر نشد، اینک از نظر خوانندگان می‌گذرد.

شهروندان به دست آید. مگر نمی‌شنوید که همه شهروندان می‌گویند ما به «حاج آقا» رأی نداده‌ایم، اما می‌خواهند به هر نحو ممکن او را به مجلس بفرستند. «حاج آقا» اگر می‌خواهد از «بحران عدم اعتماد» نجات یابد، باید به صراحت به مردم بگوید: سخن شما را شنیدم و فهمیدم مرا و سیاستهایم را نمی‌خواهید. لذا فعلاً از قدرت کناره‌گیری کرده و سعی خواهم کرد با تجدید نظر در افکار و رفتار و گفتار، اعتماد شما را به سوی خود جلب کرده و در انتخاباتی دمکراتیک با رأی شما به قدرت بازگشته و اهداف و مطالبات شما را پی‌گیرم. حکومت و نظام ایران به مردم ایران تعلق دارد و شما حق دارید آن را هرگونه که می‌پسندید اداره کنید. اگر به من و همفکرانم اعتماد ندارید و می‌خواهید کار را به دیگران بسپارید، این حق شماست.

هنوز نقد هاشمی را شروع نکردیم!

محمد عطریانفر و غلامحسین کرباسچی دو تن از اعضای حزب کارگزاران سازندگی به تازگی عنوان کردند آقای هاشمی مظلوم واقع شده و در انتخاب وزیر اطلاعات محذوراتی داشته است. اکبر گنجی در این باره نکاتی را با خبرنگار ما در میان گذاشته است.

دوست عزیز و گرامی جناب آقای عطریانفر دو بار از دو مظلوم دفاع کرده‌اند. مظلوم اول آقای کرباسچی بود و مظلوم دوم آقای هاشمی است. وقتی آقای کرباسچی چند روز بازداشت و آزاد شد و محاکمه و محکوم گردید، کارگزاران طی اطلاعیه‌ای محکومیت کرباسچی را با بردار شدن «حسنک وزیر» مقایسه کردند. اینک که آقای هاشمی با «عدم اقبال مردم» و «بحران عدم اعتماد» روبرو شده است. آن بحران را به نقد چند روزنامه‌نگار و روشنفکر تحویل می‌کنند.

کرباسچی به‌طور علنی محاکمه و از خود دفاع کرد. محاکمه وی از سیمای جمهوری اسلامی به‌طور کامل پخش شد و حمایت کل جبهه دوم خرداد (خصوصاً صفحات کامل همشهری) را در پشت خود داشت. آیا کرباسچی مظلوم است؟ آقای هاشمی رفسنجانی ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام، قدرتمندترین چهره دو دهه گذشته پس از رهبری، در انتخابات اخیر از انواع نابرابریها، به نفع خود سود برد تا راهی مجلس شود. آیا چنین فردی مظلوم است؟

مظلوم آن مرجعی (آیت‌الله منتظری) است که در طول دهه گذشته مورد هجوم خصمانه دستگاه‌های تبلیغاتی-امنیتی قرار گرفت. در بیت خود محبوس شد و

هیچ‌گونه امکان دفاعی از خود نداشت و ندارد و هیچ‌گاه کارگزاران از وی کوچکترین حمایتی نکردند و حملات ده‌ساله به‌وی را نادیده گرفتند. مظلوم محسن کدیور آن مجتهد محقق و بااخلاق است که به‌دلیل اندیشه‌هایش یک سال در زندان به‌سر می‌برد. مظلوم عبدالله نوری است که از قدرت گذشت و صادقانه از اصلاحات دفاع کرد. مظلوم آن شهروندانی هستند که در دهه‌گذشته ناجوانمردانه کشته و قطعه قطعه شدند و اینک آقای هاشمی رفسنجانی قتل آنها را انکار می‌کنند. مظلوم آن شهروندانی هستند که در دوران سازندگی به‌زندان اطلاعات افتادند، ماهها در انفرادی به‌سر بردند و هیچ‌کس صدای مظلومیت آنها را نشنید. مظلوم آن کودک سه‌ساله‌ای است که پدرش در سال ۱۳۷۵ به‌دست محفل‌نشینان ربوده شد و اینک آن کودک در حال از دست دادن چشمان نازنینش می‌باشد و آقای هاشمی رفسنجانی ربودن پدرش را انکار می‌کند و حداکثر آن‌را تا سطح «بی‌انضباطی اداری» تقلیل می‌دهد. مظلوم پدر و مادر خانم برقی است که با چشمهایی گریان به‌من گفتند چگونه جنازه دختر متدین نازنینشان را از میان مواد مذاب محفل‌نشینان بیرون کشیدند و آنگاه که به‌جنازه بی‌روح فرزندشان نگریستند. عمق فاجعه را دریافتند: گوشتهای دست و پایش کاملاً از بین رفته بود و جز استخوانها چیزی باقی نمانده بود. آقای کرباسچی می‌فرماید: آقای هاشمی در انتخاب وزیر اطلاعات محذور داشت. اما مسأله این است که آقای هاشمی حقیقت را انکار می‌کند و می‌گوید اساساً قتلی در دوران ایشان صورت نگرفته است. آقای هاشمی باید به‌صراحت و به‌طور علنی از کلیه شهروندان به‌دلیل قتل‌های زنجیره‌ای محفل‌نشینان در دوران ریاست جمهوری‌اش عذرخواهی کند. چرا که خاتمی به‌دلیل رد صلاحیت داوطلبان مجلس توسط شورای نگهبان از مردم عذرخواهی کرد. دوستان خوب کارگزاران سازندگی باید بدانند نه‌تنها تخریبی علیه هاشمی صورت نگرفته بلکه نقد هاشمی هنوز شروع نشده است. وقتی نقد هاشمی شروع شود، همگان معنای نقد و حقیقت آن دوران را به‌خوبی درک خواهند کرد.

هاشمی با دوپینگ به‌مجلس راه یابد یا نیابد، رئیس مجلس شود یا نشود، مردم به‌او و سیاست‌هایش رأی منفی داده‌اند و او را نماد عصر سپری‌شده تاریک‌خانه‌ای می‌دانند.